

دستور پیش این منصور و میسر میشود و هرگز جداوند پس  
 ندگان خود را بسنده فرمان را بهای مختلف معترف و این  
 و آن و سرگردان و حیران میکند از که هزار سال متوالی بطن  
 حل کند حاشا و کلا و اناشها که شستا اگر خداوند عالم را بغیر  
 پشاه و حکیم بایرید میسیدانید و در این معنی شبهه ندارد و  
 میگویم بعضی اینده فخره و فتوری که در دین و آئین نداشده بود  
 بواسطه امتحان و فتنان مردمان و با بعضی حکمت که شستیش  
 قتل گرفت که آنحضرت بدون خود همین آثار و علامات  
 ظاهر شود چنانکه اغلب آیات قرآن شس و لد قال بغیر  
 آیت و حکیم بایرید و قوله قال للملأیا و قوله لیرآه  
 المأیاء و ثبتت اثبات این کلام است افسوس که دیده دنیا  
 و کوششگران نیست و الا چه لغز و یا مغز است این کلام  
 الف ن قد یعنی حکمت ایما و اشتغلت فیها با توی  
 برضکت من الظنون و الا و ام الی منی کون ما قد اعل  
 باطک فارفع راسک عن الزم فان الشمس قد اعلنت  
 فی وسط الزوال لعل شترق حکمت من الوارثک ترک  
 خواب غفلت هر گوش کن عرش این بشیای هر گوش کن جنبه  
 و سانس بیرون کن رکوش تا که شست آید ان باکت سرش  
 دفع کن از مغز از منی شام تا که روح الیاید در شام و بیجا

O son of man! the deep have  
 by thee; the human form  
 created thyself but what  
 thou devised of ideas do  
 fancied: shall then rise  
 from deep upon thy intellect  
 raise up. then, thy head  
 from sleep, a viceroy shall  
 have risen high in all  
 history of the world. I have  
 more than thyself - the  
 face of the light of the  
 Beauty.

که چنانچه شما سوالات را محکم کرده و معلومات را بکل از دست  
 داد ما به و طفت سایر احادیث صحیح در آیه کافیه میشود که بیان  
 قسمی که آنحضرت ظاهر شد و واقعاتیکه واقع گردید بی زیاده و نقصان  
 بیان واقعاتی که بر ائمه خیر رسید به و بیان میفرماید اول آنست  
 ظهور آنحضرت ملاحظه حدیث منقول را بنامید که میفرماید سئل  
 عن الصادق علیه السلام با مرالی ظهوره فقال فی سنة اربعین  
 یظهر امره و ینزل ذکر اسمنا لیکه آنحضرت نیز در سنة دویست  
 شصت اظهار امر فرمود و ذکر نکات از حالت بیفت شخص  
 از ایشان از حضرت صادق سوال نمودند فرمودند یظهر من  
 بنی هاشمی و ابرار الناس مظهره و هو ذو کتاب جدید علی العرب و  
 فان معتم منه شیء فارع الیه و نیز در آخرین مذکور است فکل من  
 بنی هاشم صبی و اولیام جدیده فیدعون الناس الی ان قال و اکثر  
 اعداء العلماء و یخفی در حواله نیز مذکور است یظهر من بنی هاشم  
 صبی و کتاب و اولیام جدیده الی ان قال و اکثر اعداء العلماء  
 و در این حدیث المراد از جا طبقا و با بل موجود مذکور می منظور  
 و بنی هاشمی بودن آنحضرت واضح است و در شباب جوانی هم  
 ظاهر میشود باشد که هنوز من شریف ایشان است و چنانچه  
 نام بود و وقت حال نیز در حدیث و در بیان طریقی که در  
 سن بنی و در مالکی و در سنة چهارم و دویست و شصت

And it is also called of Sa'ib,  
 "How, O my dear, shall his  
 manifestation be?" and he  
 said, "In the year '60 shall  
 his manifestation appear, &  
 his mention rise on high."

And again Sa'ib being asked  
 concerning him, said,  
 "At your death appear of the  
 Beni Hashim, & shall  
 command them to follow  
 him; & he shall have a  
 new Book, different for  
 the Arabs; and if ye hear  
 anything of him, then  
 hasten unto him."

The Hadith was independently of  
 the Beni Hashim, since he  
 was a Sa'ibi, & he was only  
 24 at the time he first  
 pronounced his mission.  
 & his whole career from that  
 time until his death was  
 only 7 years. & at the age  
 of 32 in the year A.H. 1266  
 he was martyred at Tabuk.

هر در تیریز بدرجه رفیع شهادت رسیدند و با حق این فرشته قیوم  
 خانچه مذکور شد علمای فشریه و قضای و سایر طلب بودند اینده  
 که رگبرد کاشانی اندر و در منزل او می گوید که بودی مثل نیده و  
 پس بر طینی بودی پس او دی بسکت که رسید کوس اینکین  
 دانش کم شنید صدقه هم شوم طلعه یونو کم من مخالفی  
 صدقه هم بدور زاده قبل ان بقومک با ان هر صدقه هم  
 صاحب الاهی صدقه هم هم مفتاح الرجا بالله اگر بدید  
 حدید حدیثی با که در بحار انوار مذکور است بدون غوغی و تقصیر  
 با طیه ملاحظه نماید رفع جمع و سایر و شهادت نماید  
 که بیفرماید ان فی قائلنا اربع علامات من اربعه نبی مرسی  
 و حسنی و یوسف و محمد و اما العلامه من نبی مرسی و الله اعلم  
 و اما العلامه من حسین با قالوا فی حقه و اما العلامه من یوسف  
 ابن داقیه و اما العلامه من محمد ان الله علیه با تا مثل الفرقان  
 اکنون خود جانی عالی تصدیق و تصور کنید مگر بگفتن این  
 علامات ظاهر نشد و از آثار سکرین و معاندین در هند  
 و خدا و علامه آن مجرب گفت و بیان که جامع جمع کتب با وی  
 ان آثار و برهان ایشان نبود ملاحظه فرمایید جمع این معانی  
 مل و هذا همب که در روی کرده از من استنبه از غیر خودشان  
 بنده چو مستندی در دست و کینه و کلام انکار وقت نمک

Hadith from the Bikanul-Arwa

"Verily in our Nation are four  
 signs of four of the prophets;  
 Moses, Jesus, Joseph, &  
 Muhammad. Now the sign  
 of Moses is fear & repentance  
 and the sign of Jesus is that  
 which they said concerning  
 him; and the sign of Joseph  
 is imprisonment and  
 and the sign of  
 Muhammad is that he  
 produced miracles like the  
 Fire etc."

هستند آیا بجز کتب معجزی دارند اهل ذوقان هم بغیر از قرآن چه دارند  
 او ما با بیان ظلمت کسند تا بدانند که ام افصح و ابلغ است  
 کرم نسبت باور بیاورین پس اهل انشخص عالم پسرید حضرت  
 محتوی تا سب ایند خوارق عادات و معجزات مثل شن القود غیره  
 که ظاهراً هر شده از این موجودی که ما اورا باین دلیل ذکر کرده  
 حضرت قائم بدانیم و استوار بقانیت او تا نیم که ام اعجاز  
 ظاهر شد شاخه دیده اید انشخص چه اید او که چه آن چیزها بلکه  
 ما دیده ایم فوق مرتبه سخن القریب و ولی چون انحضرت از فرط  
 انقطاع و استثناء اید او اصلاً عتالی بخوارق عادات  
 نداشت لکن از انظهار آن عار و عتاد در ایم خود نباشد  
 افغانی را دلیل غیر از انکتاب مستطیل ولی تا اعظم معجزه که ذکر  
 میکنند شن القریب و اما اگر قسماً قبول کنیم سایر مل  
 کول میکنند و میخندند و میخورند و میخندند و میخورند  
 که کرده فرستش میشد هر عالم مسید بدند باحضرت جمع  
 من فی الارض ایمان میآوردند و حال آنکه احدی ندید و در  
 بیس تا یکی از آن ذکر شد ما انشخص عالم جواب داد  
 ندیدن و بیکران دلیل بر عدم شن القریب و در این  
 ایند زخافات فوق العاده کسل و بطر و شرم و شرم  
 زیاده و لاک متعل شوم و اطلاق سبب مکتوم جناب

How long does it take  
 of any of the  
 prophets from the books  
 left by him?

The Prophet said that  
 miracles, like Muhammad's  
 clearing the moon, did he  
 find them?

The Bible says that although  
 King David was greater  
 than the clearing of the  
 moon, he had no miracles  
 on him as signs.

Josephus is a story in the  
 clearing of the moon -

اول من بفرماند که فرود نشسته و آسمان چه چیز است بگویم  
 و فرمود باین سخن افرشدن هست باخبر جواب داد از فرار که در  
 بخار و روایات مذکور است فراد جمله که اک سبده بسیار است  
 و در آسمان اول است و کائنات اول از فرود سبزه است یا زرد  
 و ایش خفاست و نور شد از کواکب سیاره است ولی از هم غم  
 و در آسمان چهارم است که بقول آن از فقر خام و بقول  
 از مروری و نامش طول و بقول ضیاء یا رفلون است من بگویم  
 باسحق اولم ابراهانی از معقولات سخن گفتن عرفان ندان  
 خندیدم و ساکت شدم از قسم من متغیر شد و گفت اگر  
 غیر ازین است بفرماید و جواب بدید تا چاره کنم خابا تا  
 این شخص حیاره از صبح تا کمال آنچه با فائده و لایحل  
 و مثل مطلب را بشما عدل و مبرهن میدارد باز شما در کجا  
 خود اصرار دارید من چندر باشا مباحثه نام و اوقات  
 صرف کنم تا قیض حاصل کنید که این آنگاه تا یک میفرماید  
 از فرود زرد و سبز و از فقر منحه و خام نیست جوای میباش  
 و از کثرت دوری بنظر این قسم میاید و بطول مباحثه  
 این بسیار رای سیاره منصرف نیست بعد نشسته و سخن  
 اینها نیز دید و اند وضع حرکت آنها را معلوم نموده اند  
 و همسایان که او کسی نماند که می پرسند که آنگاه است دلیل

The author says the  
 composition of the  
 planets, the nature of the  
 tropics, is a matter of  
 it capable of being done.

The Muzakabid mentions  
 that the moon is one of  
 the seven planets, & is  
 in the first heaven, that  
 is of emerald or gold  
 & the sun is also one of the  
 seven planets, & is near the  
 largest of them, & is in the  
 fourth heaven, that is of  
 pure silver or of pearls.

The author smiles at hearing  
 such nonsense, & is silent  
 during this the Muzakabid is  
 very angry, & says, "If it  
 is from them this, kindly  
 tell me."

The author tries to correct  
 the Muzakabid's views on  
 astronomy.

این کره و با هم در حرکتی و بزرگی تفاوت دارند و هر جا از لب  
 هر یک بر بدیل این کره فشرده که از ثقل این کره است بقوه  
 اگر بسوزد و جدا شود که این کره از زمین دارد و در دور این کره دور  
 بدیل یک پای پرگار در گردش است و بطوریکه حکا و عطای از ریب  
 معین کرده اند مسافت دوری آن ازین کره و وسعت و چنانچه  
 میل است و مساحت دوران ششزار و ششصد و چهل و هشت  
 میل است و سرعت بیست و دو هزار و سیصد و سیصد میل است  
 و با دورین ادوات و آنگاه که محض همین کار اختراع کرده اند  
 چشم حسن و عین که همانیکه در آن کره است دیده اند و در  
 وفق قانون طبیعی و جود وجود موالید ظاهره مانیز در آن  
 معلوم نموده اند و لیکن نوع نیست و بهر حال با هنوز معین  
 و کذات کرده و ششید که در دور و سیصد و شش هزار متقابل  
 زمین است بقوه مغناطیس و جاذبه ای که دارد و بجز به او این کره  
 متصل متحرک و در فضای این مداخله اتصال در دوران  
 مشغول و در آن است و این کره زمین را که بالای شش هزار  
 ساکن میدانند هر ساعت هزار میل میریزند و همچنین  
 در فضای این هوای بی انتها کره با با ادوات و آلات  
 و در زمین و سایر جاها که دارند دیده و معلوم نموده اند که از  
 کثرت فضا مسافت در مدت سی هزار سال گرداگرد این کره

The Moon 250,000 miles  
 from the earth.

It goes 2,300 miles an hour.

The earth revolves with a  
 velocity of 60,000 miles  
 an hour.

و حال آنکه رحمت سیر نور و زنده ماندن و دست هزار میل است  
 و ذکر آن در ششاد درشت تا نیاید این که هر چه خلاصه چون  
 با این آفات و اسباب که آن دارند و چون که آنکه فوق کرده  
 مذکور است مکن نیست الحالی حیال آن مصروف ما مخرج  
 و ابداع اسبابی است که بدو قره او بتواند که ای غیر مرئی  
 نیز پسیند و کم و کیف آنها را معلوم کنند و علمای اسلام این  
 عالم را با آنها و این انواع مخلوقات را تصدیق و اختصاص با منصف  
 عالم میدادند اگر چه که ای بحیال و ای بحال بعد از هر چه  
 و علوم را منحصراً و متقی بشد معین و فاسد و طهارت و نجاست  
 و ضرب و زنده نگذاشته و بویهاست غیر معلوم نمیکند شده اند که  
 آسمان از زرد و زرد و سبز است و از معقولات و حیوانات  
 بجای دست کشیده اند از اشخاص این پادشاهت زیاد الاصف است  
 و گفت بگوام و دلیل در آن احوال از طرف کلمات فرستاد  
 باید قبول کنیم و بگویم همان همان است خاص من کردم جان  
 دلیل حاضر موجودی که الان دارند و پیش ما دور پس گذاشته  
 که هر چیز دور را نزدیک میکند و گاه هوای منسبتا به جوهر او  
 محال است استخراج هر دوری و عقل و دست نیاید و چگونه  
 میشود که من حجاب آقا ثابت این است تا فرستادن زنده ای  
 و آن در زمینها را ندیده اند و بی سایر حیوانات و اشرف

The narrow & contracted  
 view of knowledge taken  
 by the Ulama.

The hypothesis is founded  
 upon "For that reason  
 should I accept the  
 existence of a homocentric  
 system of Ptolemy?"

نشان که اعظم ازین است مثل شادت بر صدق مطلب  
 و غیره خارجی لازم ندارد و نظر خراف و تکراف اصناف و سید  
 و غیره کنند که آنکه بقوه علم و ادراک هم اسباب اختراع  
 کنند که در آن واحد شایسته حکمتی از ملکوت دنیا هم است  
 و جواب کنند بتواند عاقلند از اینکه دور چنان اختراع نماید  
 و کرات و افلاک و اینست حکمتی آنها را معلوم و منین کنند  
 و آسمان زرد را از هوا و کره را از قوس و جرم نیز و شخص  
 دهند و در کتاب عادت شاد در فقره طرفان حضرت نوح  
 مذکور و مشهور است که خداوند بجهنم تعلیم میفرمود و وضع ساختن  
 کشتی را و جبرئیل هم حضرت نوح را یاد میداد و آنرا الیس از  
 چندین سال حضرت نوح که پیغمبر و از همه چیز با خبر بود و معانی  
 و جبرئیل سفیانی بی اختیار می ساخت که هر وقت آدمی با حق  
 داشت و آقایی آب سرگردان و گرفتار غلظت و تراکم امواج طوفان  
 دریا بود کانون ملاحظه کنند کشتیهای آتش در آبهای آبی را که سینه  
 صواب اول دریا را چگونگی شکافند و در سزت سیر به بری سفت  
 بگیرند و لیکن در این است که ما فرنگیای بعضی عربی بدان را  
 حضرت نوح علی سلام الهی باشد ترجمه بدین اول استناد  
 و قنای آتزان شمشیر آن بنود و آتزان اگر کسی میگفت  
 کتک آتزان در کتک طرس متعاری است بر کتک و کتک در آن



اکنون در جبهه معارف و علوم بطوری در ترقی و تازا پست که جمع  
 موهوبات را معلوم کرده و بسکند و میشود کف آسمان از نزد  
 بعضی کشف فرما هموس نمایند و شود سیه از آنکه بعضی است  
 از جمله آثار ظهور که در کتب احادیث تا مذکور بطور استدی  
 این است که در زمان ظهور شهر با هم نزدیک میشوند و تا حال  
 فرض میکنند و گویند که گاهای زمین را میکنند و این زمین  
 جمع میشود و شهر با هم نزدیک بگردند و حال اگر قدری نقل کند  
 میفهمد که در قریح همسوی از جمله حالات است و از مقوله تحقیق  
 و بیخ دی شهری این قول را قبول میکند و باین جمله تکلم میشود  
 زیرا که بر حقیق بود و در آنه و بسکی افتد رقم و شکر دارد و کفر  
 و ملاحظه کنند که اگر فرض حال بخواهند در زمین خراسان بمانند  
 بکشند و نم وصل کنند وقت کشیدن آنرا که با بدینا بود  
 و سبزوار و سمنان و دامغان و شاهرود و نظام و طهران  
 و قم و کاشان با سایر قریب و قریب یک شکل زمین فرود  
 و اینها که محل بر این میکنند که شهر از کثرت آبادی اقصای  
 هم میرسانند که شده از سایر دلائل دیگر معاینه می کنند که  
 خطایران از عدم قانون کلیه و نظایات عدلیه روز بروز  
 بکلیه امان ویران تر میشود و با وجود این از کثرت حماقت  
 آهوی و آرزو سر دارند و فرات و بهوشی که در کس است

One of the signs of the  
 appearance of the Mahdi  
 (peace be upon him) is that  
 "cities will become near to  
 each other".

The lithograph is rendering  
as the fulfilment of  
his prophecy -

بیانات و کلمات بسیار و او یارایانند و مقصود ایشان را او در آن  
گذرد و خوشی و شجوری که ملاحظه می‌شود. گنند و بگنند و پسند که  
پسین نگراف و شمنه. فرجکوز راه او شهرت را بهم نزدیکت کرده است  
و بافت اژدهای و اسوده کی جمع عالم را اما لی آن شده از بیخودی  
از هیچ علامت هر چه در همین محله صرف نظر خود و بخوانشان  
بر این مصروف داشته اند که رکمای زمین را خواهند کشید شوره  
ایمان مثل با حق است که روز روشن با چراغ در طلب تجسس  
آفتاب بر آید و این جانب بجز تر از این در بد و در و ایران

The author relates how while  
he was in Tabriz, an eclipse  
of the moon took place. &  
with the people before it  
that place blacked out.  
- It shows how the devil  
which had seized the moon.

و چه ام بیک شب در تبریز قبول اهل ایران ما گرفتار بود و توجیح  
خانها صدای زدن طشت و جام مس و غیره بلند شد و گوش را که کرد  
از چند نفر جبهه را پرسیدیم با اقوال مختلفه جواب دادند که بسیار  
و با اجته و حضرت ما را گرفتار چون از زدن صدای مس می‌شنیدند  
وقتی که این صدا می‌شنیدند ما را زودتر را می‌کنند آنچه هستیم بکنند  
مذلل به اسم که اشتباه کرده ایم و نه چنین است که شنیده ایم  
عکس نشد و شواستیم در صورتیکه علامت معتقد بگنیدن رکمای زمین  
و این قسم بر هر دو است و در هر دو است چه شد و این را در هر دو است  
اولی خواهد بود و نیز تصور کنید که از اول بیست حضرت  
آدم که نور خورشید از یک برکت پیدا شد اینها بسیار و او دنیا  
و عتلا و آن که در دنیا آمده اند و هر یک محتاج به چراغ بودند که با یک

چراغی اختراع کردند با خبر دادند که بی فایده و دروغ و روشن کردن دراز  
باد و آب هیچ چیز خارشش نشود و قدم بگذارید بر کستان  
و پسندید که چاههای جمیع و آب بات بدون فستق و دروغ از یکجا  
فایده مخصوص بگویند روشن میشود و از آب و با هیچ چیز هم خارش  
نمیشود و کلاکت امثال این اختراعات و بدائع صناعات مثل از  
اگر بخواهیم ذکر کنیم مطلب از دست میرود ولی همین قدر است که  
مثل اهل ایران کجلی از معقرات و محسوسات بی خبر نمیشد  
که هوای خالص را از رطوبت و قیظ برسانند بدینند و هر چه  
ابو حریزه در کتاب کعب الهمار نوشته باشد قبول کنند و نویسند  
که اهل ایران با پارچه و پوچات بعضی فاضل شده و با باله از  
عالم علم و معانی فاضل گشته اند و تمام اوقات خود را صرف  
و سخن ناقص یعنی نموده و صد هزار قسم جمله شریعت و سنن و تریه  
و عنین العین و عنین فی العین و مصالحه صحیح و فاسد مانع  
کرده و اینها را اسباب بزرگی و ضلالت خود قرار داده و اسم  
خودشان را نامی با نام و قلم نام گذاشته و جمیع امثال را ملک  
مردم را محض مال نام و در مظالم و ثلث اموات تصرف  
کرده اند و اسم پاره و محمولات بیفایده را علم گذاشته اند  
و حال آنکه علم معلولات و قیوم و ثمرات لازم دارد از قیوم و ثمره  
علم اینجا که اسم اسباب رفاهیت و معیشت مردم فراهم آید

و اختراع کدام صنعت و حرفت شده که باعث ثروت و کثرت  
 و آبادی ملت و آبادی مملکت گردید و کدام موجود معلوم و معلوم  
 موجود شد که کالسه بخار و وجود آید، نه قوه برق گرفته شده نه جوهر  
 لازمه بدست نه علم فیزی و شیمی معین گردید نه شیر و پنیر و تخم در را  
 نه از قند مکرز گردند نه هزاره ششم کارخانه جات را به وجود  
 و فعال سنگت و قوت بخار بگریز آوردند و جمع فقر و ضعف  
 و عاجزین و مساکینی ملت را از بند بیکاری و پریشانی رسانیدند  
 و استراحت و سامان رسانیدند نه خلاصه این همه بدایع صنایع  
 و مکتوبات و ترقی ملت و دولت ایشان از نتایج علم عمل  
 شان است همانیکه ذلت و عسرت این ملت نیز از عدم و مان  
 و علم ایشان است در کتاب یکی از حکمای دانشمند ایران محض  
 حب وطن و دولسوزی بحالت هم وطنان خود پانانی چند دیده  
 که در کمالات عالی اهل ایران سوخت فوق العاده و ذکر  
 بعضی فقرات آن مناسب این مقام است و دروغی برادر  
 مگر تو در ابتدا معدن جمیع علوم و مبدا اوقات و کل کمالات  
 و فضایل و مجتربات بنودی که آن شوکت و سعادت  
 و معلومات تو که در عهد سلاطینی کباب سینه در و اگر چه اکنون  
 شوکت و رفیع شوکت و سعادت عالی علی در کستان یگانگ  
 بنزد شمس است که در مقابل آفتاب و لیکن نسبت بحالت

این زمان ایران مانند زرتشت در مقابل ملت آریایان نه بلکه  
 سلاطین و نسل در عالم ناداری داشته و به بیان فرزندک  
 عمل میکردند اینها احکام مختلف در مسائل و راههای مخوف نمود  
 و مردم در زیر سایه سلطنت و عدالت ایشان آسوده گشته و  
 داشته و از فحای الهی بهره یاب میشدند و در عزت و آسایش  
 و زندگی مسکین و فقیری و که انی نمیدانستند پختی و پشیمان  
 نمیدانستند و در اصل مملکت و در خارج آن محترم بودند بر خلاف  
 این زمان که در داخل مملکت عاقر و کفر دارند و در خارج خفیف  
 بخوار و در آن زمان شهرت و عظمت سلاطینی ایران کمال آید  
 زیرا که قوه بود چنانکه بر جهانیان آشکار است که صاژ مشه قدیم عرصه  
 مملکت سلاطین فرس درجه و سمت بود از طرف شمال بود چون  
 و دریاچه ارنک و باب الا ارباب و مانند از طرف جنوب خلیج فارس  
 و بحر عمان و از سمت مشرق رودخانه سیخ تا پس سند و هند و تان  
 و از سمت جنوب لغات اسلامبول و کنار بحر سفید و با صحرای آستان  
 بوستان و افغانستان و کابلستان و خوارستان و لاهور  
 و کشمیر و سکار پور و تاجی سند و بلخ و خجوه و ارکنج و تمشقان  
 و شیروانت و نابل زمین و بلاد خیره و دیار بکر دار من زمین و شام  
 و اینها ولایات و وزیر افتد از سلاطین ایران بود و با عا  
 ایشان در عزت و سعادت میبودند خفیف ترای ایران

که آن دولت و شوکت و سعادت و ذکرهای کر سنده بهند  
 تو را بدخست کردند و جمیع کتب علوم ترا و فنون فصایل تو را  
 آتش زدند و تو را ویران و از زبور علم و هنر عربان و اهل  
 نادان کردند پس از آن از اختلاف و اعوجاج را بیای خودمان  
 و کثرت لجاجت و حسد با هم ضعف و ناتوان تو باقی شد  
 و جوهر قابلیت و علوم تو را ربکت آورد کردند و علم و فضل را  
 منقض نمودند زبان عرب و پاره مهرهات خوانند و تو را پستی  
 و لانت طبع و ذرات و ذلت و عبودیت و قتل و سب و نفاق  
 و کفر و خرد و جنین و قتیله تو که ساخته و جمیع خصایص حسنه را  
 از صداقت و عدالت و وفا و جوانمردی و شجاعت و علوی جلوی جلوی  
 بتی ذی طبع و ذکاوت و عزت و نصیبت و علوم را از طبیعت  
 تو سلب کردند الحاصل جناب آقا افندره بهم مستند بیهودات  
 شدن و چشم از معجزات پرشیمان خلاف مراتب عزت  
 و معروف است خاصه از انامثال شما اشخاص که خود را طایع تحصیل  
 میدانند اکنون که بدلائل حسی و عقلی مستین و معلوم شد که حق  
 ادوات و آیات و در سینهها یک ساخته اند و دیده ما را بطن  
 حاصل نموده اند که آسمان بجز هوا چیزی دیگر بازمرد و زود  
 نیست و این که آن نیز بر خلاف قیاس ثابت الحال است  
 نظر کنید که کدام اول و منزه است که آسمان را

نقره خام و آسمان اول باز ز مرد است جواب داد که دلیل  
مضمون در این خصوص ایفا نموده در روایات و اخبار مذکور  
مستور است کسب اصناف چه بید اگر در روایات و اخبار  
ایضا ذمّه خدا دور است باید قبول گنبد و هیچ تصور  
و کذب از نماند و حال آنکه حضرات امیران پست شادان  
که بر حدیثی که حدیث دیگر معادن دارد و آیات قرآن دلالت  
بر صدق آن میکند و عقل نیز قبول بنما به قبول گنبد و الاغلا  
در این صورت بقاء لارطب و لا یابس الآی کتاب سبب  
که ام آی بصراحت دلالت میکند که آسمان اول ز مرد است  
و عقل سلیم هم به لایل حسی چند که او می بیند که این خبر  
غیر ممکن است اولاً که نور شدید که اینگونه را منور میکند خود  
فی حد ذاته نور نیست و از جای دیگر نور باوریرسد مثل  
و دایره دور او را احاطه مینماید و خلک خرم که خلک  
عظا رد میدانند و میگویند از طلاست و آتش را نیز در  
که آتش در این صورت اگر خلک عطا در از طلا باشد حاصل  
و مانع میشود از اینکه که نور شدید کسب نور از جای دیگر نرود  
و باین گونه نور به چه این کرده ایم که منور بنما به بعضی است  
که در میان چیزی حاصل نیست و همین یکقطعه ای حاصل مانع  
میکرد و از آن سبب در آن الحال تصور گنبد اگر آن قطعه

یکی بر چه بلور سبز باشد و از آفتاب سلی است که در کمال سبزی  
 و در اینگونه تجلی سکنه چنانچه بلوری میفرماید زانگینه نیز چون سبزه  
 آفتاب نیز چینی بلوروی آفتاب و قطع نظر ازین فقره دیدارید  
 که بار چه بلوری که مقابل آفتاب نگاه میدارید شعاع آن بر  
 جانی مستجاب آتش میزند پس اگر آسمان زرد و که صد نیز از  
 درجه اقل و اتم از جنس بلور سبز است جایل میان این کره و نیز  
 اعظم شود باید که تجلی نور نور شدید در اینگونه به کمال سبزی باشد  
 و بدلیل که ذکر شد در آن واحد نیز جمع عالم استقل و محرق نماید  
 پس معلوم و ثابت شد که اینم از جمله موهبات است که بدو  
 مختص و قائل بر آن معتقد و معتقد شده اند و همین قنایط  
 اسلام بدینگونه موهبات اعتقاد و عقاید دارند بر هر که بگری  
 بهین در دست است اغلب ملایم اهل عالم هفت طنون  
 و او نام شریفند اند از حد و سخاوت کنند و در عالم اهل  
 سرگردان مانده اند آن علایم است که از آن صاحبان ملایم و  
 این زمان پان نودم و نیز مستعمل شدیم که در نظر داشته  
 و فراموش نفرمائید منظور نظر خدای تعالی است با محتاج  
 با نظاره کرد است فرمودند یکی را بخوانید سپه دام من  
 کردم انصاف دهید و تصور کنید که آدم یکت از آن  
 آید و علایم دیگر ذکر شد در این است که شما اکنون



که این علامات از هر دو حالت محال متبع که خلاف حکمت مبع و  
 مخرج اینوالم امکان است ظاهر شود و انکه این آثار و علامات که  
 ذکر شد مختصر و سهل تر علامتی است که لیکن مایه بسیار است  
 و خور در وقت اختصار کوشیده و مختصر بکنند و در هر دو  
 زمان ظهور مدت تابش آفتاب باین کرده و در دو مقابل  
 میشود و این بنظر و کشف آسان می آید و حال آنکه حکای از پ  
 انگلیسها آنها درجه حرارت را صد بیت درجه تعیین نموده اند  
 از شصت درجه بیکه کمتر کند برودت زیاد میشود و آنچه از  
 شصت درجه تر کند هوا گرم تر میشود و تابند و درجه و صد درجه  
 که میرسد ممکن است در سرد ابا و زیر زمینها عبیرت زندگی کران  
 و بعد درجه که برسد دیگر زندگانی مشکل میشود و در صد بیت است  
 خون در عروق پخش می آید و محالست که ذی جردی در عالم امکان  
 باشد در این صورت چگونگی ممکن است که مدت حوادث آفتاب  
 دو از دو مقابل زیاد ازین درجه بشود و لیکن فرمود حضرت  
 زکریا را باز میستوان فوعلی توجه نمود و او را علی طبعی بخرم  
 عمل مسموع دارد و فی اینک حضرت عیسی میفرماید و هیچکس که هوا  
 مثل آفتاب شود پسران از آسمان نازل میشود و قدری بدقت  
 در خط کشید چه در ما آنچه و تاویل ندارد زیرا که باعث زندگانی  
 و تقنین جمع نموده که در عالم امکان نیستند همین است

و اگر بخواهناش شد نفس کشیدن غیر ممکن است و اگر این پیش  
 پیش بدو جمع عالم امکان را در آن واحد شستل و محرق میکند  
 دیگر پسر ایشان برای که در هر دو گویای آید پس ثابت شد که جمع  
 این آثار در عین آنکه اینها بسیار اولیا پان فرموده اند با حسن  
 حکم و بصیلت بر هر دو حالت محال وقوع چیزی در هر دو را متصور  
 دانید و از آنجا که قوانین این پیش از زمان ظهور مظهر  
 دیگر حائل پذیر نباشد و نشود و یا اینکه امثال اینکلمات و کلمات  
 تو چند و تا و بیات دیگر دارد و اکنون اگر جناب عالی در دوین دارید  
 و در بند دین داری هستید لا بد و لا علاجی با قدم یکی ازین  
 دو کار اولی با جمع و ساکس و خیالات و ظنرات باطنیه  
 خود را ترک کنید و دست از درام بریزد بکشید و قدم بگذارید  
 شریعت آن مردان معلوم نگذارید تا حرق حجاب و رفع شبهات  
 شما بشود و یقین کامل حاصل کنید بجزیم در حق عشق مش  
 قدمی که سودا کنی ازین سفر نماند کرد و مانیا اگر مستعد حقیقت  
 بر هر دو و طاعت است بید و اتحاد و اتحاد باک و انید رجوع  
 بدین بابا و احداد اولیه خود نمایند و داخل طریق حقین شوند  
 باید بشود و باطنیه بسیاری بعد از بعثت عدم ظهور علامات  
 و آثار که در عالم ظاهر است چون جوانی بروی حساب است  
 که در از طریق است که در کتب مسلمانان آمده و در این

The author says to the  
 Magician, "You have  
 logically only two courses  
 before you; one is to  
 defend this extraordinary  
 position in the heavens  
 foretold by all prophets as  
 nothing in the past such  
 as either a tower or  
 present anyone claiming  
 to be a prophet until the  
 failure of this position  
 one for the function  
 or as having another  
 meaning than the  
 apparent one."  
 Or else you must, if you  
 wish persist in the faith  
 to this degree, when to  
 the promised religion of the  
 Hindus, a "great and  
 distinguished prophet as  
 prophets, and as on their  
 appearance, such things  
 did not occur.

دو نفر کافر شده ام و بدلیل و برهان کفر خودشان را در  
 وجود من ثابت میکنند و مرا شخصی بی خندید و گفت صدق  
 تو گفت ما بر شما معلوم شده و دیدید که این قبیل شما من و کفر  
 مطلب با ایشان ثابت میشود و با الهه عاجز از جواب میگردند  
 عجز حیدری است و خطا بر است و حضرت و جفاست خدا  
 عمدا حکم کفر می میکنند و از اخصاف و ایمان و دین و این  
 چشم پوشیدند و میگردند بر اسطه اینکه با ملت و آقا  
 و در هم و دینار و احترام است با ظاهر ایشان غلطی دارد  
 نیاید و با نتیجه است که مال با ز کسکو بسته و صبر و سکوت را  
 بر حسب رفتار نیست و سلامتی وجود خود دانستیم اینم اندر معلوم  
 شد که ایشان معتقد و دیگران طالب تحقیق مطلب و رفع  
 جهل و غیبت نیستند من از آن شخص بی سوالی نمردم  
 که من میر میرت جمع ظل و سیاحت معاینه و اعمال بسیار  
 کرده ام در اقوال و افعال شما بیوجه خلاقی مشاهده کنند  
 و آنچه الی الان مشهور آمده همه بروی قانون حکمت و قاعده  
 مراتب انسانیت و مدنیست بوده لیکن در فقره تیرانه چنین  
 با علی حضرت سلطان نجیب حیرت دارم کسیکه طورا  
 عقل کل بواند و صاحب اقتدار پستی باشد چگونه بچهره علی  
 خلاف که خارج از مراتب حکمت است امری نماید این شخص

The magistrates say,  
 "To day I have fallen  
 in with two infidels,  
 who support their  
 infidelity by the best  
 proofs & arguments."

The Bab's language, & says,  
 "Since I have, then they  
 find themselves powerless  
 to answer my reasons,  
 merely to preserve their  
 lordship & superiority,  
 I will make their opponents  
 like infidels."

The author says of the  
 Bab, that he finds nothing  
 in the tenets of the Bábí  
 contrary to reason &  
 humanity, or that is  
 other than allowable,  
 but he is astonished at  
 the attempt made by  
 him on the Bab's life.

جواب واضح است و لیکن بنی اسبکی خج عوالم امکان در قبضه قدرت  
 است که باین حرکت خلاف ابد از مبدأ اشاره نشده بود  
 ولی چون از همه ملاحظه غافل و عامل بهست دوست فرج ابل غافل  
 نادان محض و سوسه شیطانی و هوای نفسانی حوزدشان  
 بعد از اینکه فضای عالم را پر وجود خرد نکت و جانفشان را در بعضی  
 خطر و هلاکت دیدند به دن اطلاع احدی از معقولین یا ناطقین نرفتند

عمل شیخ خلاف اقدام کردند و این فقره فوق العاده خلاف  
 رضای حضرت ایشان شد و این حرکت موجب مرعوبی آنها گردید  
 زیرا که باعث فتنه و کثرتی شدند و اقدام آنها با عقل هیچ دروغ  
 بعینت این بود که در زمان و کسان ایشان را باین اسم نفی  
 علما و حکم علی حضرت سلطان گشته بودند از شدت اول سوز خنده  
 و جهالت حالت جزئی در آنها بروز کرده بود از فرط مغایرت  
 بین صد و بر اندند و سبب گشته شدن جنس بی گناه گشته  
 ملاحظه زمان قبل را نمایند که سخا و جهالت بلکه عقلا و علما با استیسا  
 و اولیا و سلاطین سفاک چه قسمها حرکت نمودند و سبب است  
 آن کسانیکه خرد را عاقل و عالم میدانند از مردم بصیرت و ادراک  
 غیب ایشان را و دنیا گشته و باعث هلاکت ایشان گشته و بجهت  
 قسم اعمال و افعال شیعیان را شب بگردند و غایب پس از این  
 مقدمه بجهت تفسیر و آگاهی عباد و عاقلان بجهت وجود علی حضرت

The Shah admits the  
 wrongfulness of the  
 action, but claims  
 that it was not done  
 in accordance with the  
 command or approval  
 of some representatives of  
 their spiritual head.

The justification of the action  
 is in human, that is  
 entirely on their own  
 authority, as was shown  
 by the Shah's letter.

The reason that the Shah  
 or his Bahá'í friends  
 the Shah has become their  
 father or other relatives  
 has been his death by  
 order of the Shah & the  
 'Alim.

How in the name of former  
 prophets not only the  
 ignorant & foolish, but  
 even the wise behaved  
 towards them - those who  
 were called 'ignorant'.

نبشای از نبداء الہ تا نزل شد و بر هر کسی علی الصبح عترت  
 خلعت آن را در عرض کند بودند خاندان ما بعد از ادای فریضه  
 آن را واجب میدانیم و این است آنچه خدا جواد القدر علی ایضا  
 باسم المہین علی اکسما و یا الہی الرحمن و القدر علی الامکان  
 استنک تنفک بان تحفظ سلطان ثم استنک بان لا  
 تنظر الیہ و جریات من سبت فی الملک بل الی بحر جردک  
 و ما در ضنک و مثل استنک است بکت خذ الکف الی  
 و با الید الی جملہا فوق الیاد یعنی استنکات القدر المتعالی علی  
 الیکم و مضمون این دعا دلالت میکند و شہادت میدہد بر اینکه  
 الی غیرہ بدون اشارہ و مضای سبدا بود کمال فضل و  
 عظمت کند با وجود این عظمت و صدمات کہ با نیت نظر دار  
 مرا آوردند باز ہم امر بدعا کو میفرمایند یعنی در مقام طبع  
 و گرفتار صابر و شاکر باشند و لب بتقرین نگشایند و چون  
 در جمیع توفیقات میفرمایند کہ اگر رضا رست را دوستدارید  
 و طالب خوشنودی حق ہنید اگر جمیع اہل عالم در صدد بدی  
 زندون شما برہند شما امن و علی ای توکان معصم کنی و تو  
 ہشید و در مقام جہنم و عینت بر آئید و این حدیث کہ اگر  
 جمیع اہل عالم با دست آزار دست قدر و قطار الی جملہ  
 ما حسن الطاعت امر من و حسن جناب حضرت رست و مقام تسلیم

After the attempt on  
 the Shah's life another  
 was made by the chief  
 of the Bahais for the  
 Shah to assist a group  
 for the Shah's future

Tear of the Dragon

The Bahais are commended  
 to return good for evil.

درضا به استقامت تمام ثابت قدم ایستاده و تکامل یافته و بلا  
 صابر و شاکریم و ابدال بسکوه و شکایت نمی کشایم تا خیال  
 دست در امر اربابست چاکری جان بسیاری کار است بر خلفان  
 او سر فهمیم جان شیرین را اگر دوکان مسیده ایم ما اگر قفاش  
 اگر دیر اندایم مستأفای و آن دیوانه ایم و بعضی مردمان  
 جا بل غافل چیز ما را در نظام باطن جسمه اطرد و پشورده نمی  
 بسند خیال میکند و شدت میدهد که اتفاقاً ما بر این است

The statement fully made  
 concerning the fact that  
 after 40 days from their  
 death they return that they  
 both come to life again.

که پس از گذشته شدن و مردن چهل روز دیگر زنده می شویم و در حین  
 یکیم و حال آنکه فایده که ما از فرط انقطاع ایستادن شتران  
 ملکیت و این نشاء نداریم و از بنج سر منزل باطن و عمل شود و رفتن  
 در نهایت شوق و خوف و گریه و بغل می کشیم که شستن و با فرجه هم  
 عازم رفتن هستیم و از بنج گفته رباط که سر منزل زد و الواط است  
 و وجود و نسیاط خیالی ارتحال و غیبت را داریم بر خلاف دیگران  
 درخت اقامت گسترده و نسیاط را بنج چیده اند ما غلام  
 آنکه او در این رباط خویش با واصل ندانند بر نسیاط نسیاط و آید  
 پایه فتمت الموت ما کنتم صادقین در نهایت جد و طلب می گشتن  
 قهرت و پرور از غم و از بنج و از نماند رخت پروردگار در دنیا  
 و در عالم بقا باقی بودن و زنده کی کردن رباط بسیم و بر یکت از  
 با نسیاط از مزعمیم هسته هسته با نسیاط ان فی قستی حیات

پنجانیست آید و بوم در کتب خود مذکور است که در هم زنده کی پانزده  
 مرتکب شیبی است و علم زنده را چه نفس مستن بر بدن روح است  
 پس از آن قدر صحبت عرفان که موجب بزیاده جان بود ایشان  
 بیان آید پارسی سلاطین خودم جوابا رسانی کافی دادند  
 که ذکر آن مطالب و بیان آن بیانات عالی در ایند فکرهاش  
 نزارد اگر حالتی و فرائض است و به نشانه در وقت و قوم ذکر شود  
 دل اگرین گفتار بسیار شده خاموش شدم مسکه استیم مردم تن  
 با بوم کرانه که در زبان کر و حواهی از درون خود بخوان با  
 این گفته آید بی زبان و اول آنکه که دارد و زحمان حاصل  
 آنچه در این محقر اوراق غاشته شده مرقا یا دوستی بود که هنگام  
 مکالمه بعضی فقرات لازم را محو میگردم و بعضی را نیز بطریق  
 آنچه در خاطر داشتم بر سبب اختصار و اجال نگاشتم اگر بسیار توضیح  
 طبع معنی آید نشده باشد با قدر ملاحظه کنندگان طوره گیرند زیرا که  
 اول این جا است بکلیه این زبان نبود و در تحصیل و تکمیل آن هم  
 وقت را خندان و حتی و حالتر از این خندان فرستی نبود و مقصود  
 بقدر کفایت و بی احتیاج بود و چون این مطلب را که در مطالب  
 بود با آنکه در محتاج است به جهت دیگر زنده را که گفتن خود را  
 در این رشته مطالب شیرین تر و تمیز بی زحمت و حیرت  
 از آنکه است که در این کتاب که سالها پیش از این خواهد شد

The entire manuscript for the  
 said & history of the  
 language composition in  
 his style, for which he  
 cannot be held in the present  
 & present but they have  
 been in the past, and  
 known to the present  
 day. The style of the  
 manuscript is very  
 simple and clear, and  
 the language is very  
 easy to understand.

The author concludes by promising, if he be spared, to write a second volume concerning the further history of the Pacific as well as the laws, customs, etc.

بجای آنکه متاسفانه شکر بر بکر کی ایضا است و سینه  
ایشان و بعضی مطالب عالی عرفان و شمه از مراتب  
محاسن اخلاق و آداب و خدایان که از ایشان شهور آمد  
و برای همین مرئی کردید اگر خداوند بخواند و اصل امان  
بدد و در دفتر دوم در کرمه و با پانی کان بود نزدیکتر  
از این کتابات و حق مستر بر کفر فیه و ستروری رید  
را از آن سینه کفین کفشد و

[Finished writing this note on Dec. 25 1889 -  
E. G. Browne.]

قد فرغت عن مطالعة هذا الكتاب المستطاب  
في اليوم الثالث من شهر ربيع الثاني 1306

[Finished copying out this book for the press on Saturday, Feb. 25  
1890. - E. G. Browne.]

قد فرغت عن نقل هذا الكتاب المستطاب  
و تسطير نسخته اخرى منه في اليوم التاسع  
و العشر من شهر جمادى الثاني  
1307